

چشم از تو بر نهی دارم

ترزا دریسکل

ترجمه
سعید کلاتی

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۸

شاهد

اشتباه کردم. حالا می فهمم.

تنها دلیلی که به آن اشتباه دامن زد چیزی بود که توی آن قطار شنیدم. حالا صادقانه بگویند شما اگر جای من بودید، چه حسی پیدا می کردید؟ پیش از آن، هرگز به چشم زنی خشکه مقدس یا ساده لوح به خودم نگاه نکرده بودم. خیلی خب، خیلی خب، من در یک خانواده سنتی یا به قول بعضی ها بسته بزرگ شده ام اما... وای خدای من. حالا یک نگاه به من بکنید! کم زندگی کرده ام ولی یک عالم چیز یاد گرفته ام. خب، شاید برحسب مقیاس ریشر اخلاقی بشود گفت تا حدی خشکه مقدسم و برای همین چیزی که شنیدم حسابی تکانم داد.

می دانید، فکر می کردم آن ها دخترهای خوبی اند.

البته، نباید به صحبت های دیگران گوش می دادم. اما گوش ندادن به حرف های دیگران، وقتی توی اتوبوس یا قطار نشسته اید غیرممکن است، قبول ندارید؟ بعضی افراد با تمام وجود توی دهنی تلفن همراهشان داد می زنند، در حالی که بقیه برای عقب نماندن از قافله صدای شان را بالا می برند بلکه صدا به صدا برسد.

حالا که نگاه می کنم می بینم که اگر کتاب بهتری دست گرفته بودم شاید

بیشتر غرق خواندن می‌شدم، اما افسوس که آن کتاب را دقیقاً به همان دلیل خریدم که آن مجله را با آن طرح توربین‌های بادی روی جلدش.

جایی خوانده‌ام تا پیش از چهل سالگی به افکار خودتان در مورد دیگران بیشتر از افکار دیگران درباره خودتان اهمیت می‌دهید - پس چرا هنوز منتظر واکنش دیگران به رفتارهایم هستم؟

اگر می‌خوای مجلهٔ هلو! ^۱ رو بخری، خُب بخرش، الا ^۲ چه اهمیتی داره که اون دانشجوی خسته پشت دَخل چه فکری می‌کنه؟

اما نه. یک مجلهٔ سنگین درباره محیط زیست و یک کتاب بیوگرافی فاخر انتخاب می‌کنم، برای همین وقتی دو مرد جوان با دو کیسه‌زبالهٔ سیاه در ایستگاه اکستر ^۳ سوار قطار می‌شوند، حسابی خسته و کلافه هستم. حالا می‌خواهم سؤالی از شما بپرسم.

اگر شما دو مرد، کیسه‌زبالهٔ سیاه به دست، با محتویات نامشخص، حین سوار شدن به قطار ببینید چه فکری با خودتان می‌کنید؟ به نظر من، مادر پسر نوجوانی که تمیزی و نظم و ترتیب اتاق خواب پسرش برایش مهم است، کاملاً طبیعی است که با خودم فکر کنم آیا این دو مرد نمی‌توانستند به‌جای کیسه‌زباله، ساک ورزشی پیدا کنند؟

این دو مرد مثل بیشتر مردهای بیست و اندی سالهٔ دیگر، فقط برای این که به موقع سوار قطار شوند چنان قشقرقی راه می‌اندازند که نگهبان چاق سکو در اعتراض به رفتارشان با تمام توان در سوتش می‌دمد.

بعد از ور رفتن با در اتوماتیک قطار - باز، بسته، باز، بسته - که به طرز اجتناب‌ناپذیری برای‌شان خنده‌دار است، سوار قطار می‌شوند و بر صندلی‌های نزدیک قسمت بار می‌نشینند. کمی بعد، که گویا چشم‌شان به دوتا دختر از اهالی کورن‌وال ^۴ می‌افتد، نگاه معنی‌داری با هم رد و بدل

۱. Hello؛ یک مجلهٔ زرد و اجتماعی با مضامین مُد، چهره‌های سرشناس، خانواده‌های سلطنتی، زیبایی و سبک زندگی. - م.

2. Ella

3. Exeter

4. Cornwall